

## ریشه‌یابی علل ناصبی‌گری و دشمنی اهالی شام با اهل بیت علیهم‌السلام و امام حسین علیه‌السلام

محمد جعفر میلان نورانی<sup>۱</sup>

مجید سرکوبی<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۲۰

### چکیده

مردم شام در دشمنی با امام علی علیه‌السلام و اولاد ایشان، جزو بیش‌تازترین گروه‌های ناصبی بوده‌اند که نمود بارز آن، در واقعه عاشورا و به شهادت رساندن امام حسین علیه‌السلام تجلی یافته است. این دشمنی معلول عوامل متعددی است که برخی از آنها بیرون از محیط شام بر مردم تحمیل شده و برخی نیز جزو روحيات شامیان به حساب می‌آید. از عوامل خارجی می‌توان به اصرار امویان بر جدا ماندن مردم شام از دیگر مناطق اسلامی، گسترش عقیده به جبر و سرکوب مخالفان و از عوامل داخلی نیز می‌توان به سرسختی شدید شامیان بر فرمان بنی امیه و همچنین زودباوری فوق‌العاده آنان اشاره کرد. نوشتار حاضر با رویکرد تاریخی -

---

۱. کارشناس ارشد رشته مذاهب اسلامی، مؤسسه مذاهب اسلامی. Bna4086@gmail.com  
۲. دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی جامعه المصطفی العالمیه شعبه اصفهان.  
Majidsarkoobi1363@gmail.com

تحلیلی به برشماری مؤلفه‌های ناصبی‌گری مردم شام پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: امام علی علیه السلام، امام حسین علیه السلام، شام، ناصبی، یزید.

## مقدمه

بعد از ظهور اسلام و غلبه یافتن آن بر شرک و ثروت‌اندوزی و ستمگری قریش، بزرگان این قوم و مخصوصاً امویان کینه عمیقی از اسلام و مسلمانان پیدا کرد و علی‌رغم اینکه ظاهراً مسلمان شده بودند، همواره در صدد بودند حقد و عداوت خود را به بدنه اصلی اسلام وارد کنند. البته این نقشه در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و به خاطر احاطه آن حضرت بر مناسبات اجتماعی-سیاسی میان مسلمانان، محقق نشد؛ ولی بعد از رحلت ایشان و مخصوصاً با درگذشت خلیفه سوم، بروز عداوت و کینه در میان عناصر متعددی از مخالفان امام علی علیه السلام، به عنوان پرچمدار قرائت رسمی و مقبول از اسلام و خلیفه رسمی و مشروع مسلمانان، در جنگ‌های سه‌گانه نمودار شد. امام علیه السلام تا جایی که می‌توانست با کینه‌ورزان به شکل‌های مختلف مقابله کرد ولی دست آخر خود به دست یکی از همان دشمنان داخلی، به شهادت رسید و بعد از ایشان، «علی ستیزی» توسط مخالفان آن حضرت و مخصوصاً امویان، که زخم‌های بسیاری از امام علیه السلام خورده بودند، رسمیت و گسترش یافت. یکی از مناطقی که این رویکرد ضدعلوی را به خوبی پذیرفته و در خود نهادینه کرد، شام بود. شام از همان نخستین روزهای گشوده شدن توسط مسلمانان، امویان را به عنوان نخستین مسلمانان دید و همان‌ها را شناخت و با آنها خو گرفت. لذا طبیعی بود که در برهه‌های مختلف زمان که موج ضدعلوی برمی‌خاست، شامیان در راس این حرکت اجتماعی-سیاسی باشند؛ که اوج این دشمنی با اولاد امام علی علیه السلام را می‌توان واقعه عاشورا دانست. این نوشتار به بررسی این مساله می‌پردازد که چه عواملی باعث شد شامیان تا این حد با امام علی علیه السلام و دودمان ایشان عداوت ورزیده و فاجعه تاریخ کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام و خاندان و یاران ایشان را رقم بزنند. در مورد پیشینه تحقیق بحث مورد نظر، می‌توان به مقالات «معناشناسی ناصبی‌گری



با تأکید بر متون امامیه تا قرن هفتم<sup>۱</sup>، «نقد و بررسی تاریخ یعقوبی در خصوص اخبار فتوحات مصر و شام»<sup>۲</sup>، «عملکرد دوگانه ایوبیان در مواجهه با شیعیان امامیه و اسماعیلیه و بازتاب آن در تاریخ نگاری مصر و شام»<sup>۳</sup> و «بررسی ریشه‌های تاریخی ناصبی‌گری»<sup>۴</sup> اشاره کرد. نوشتار حاضر با رویکردی متفاوت به بررسی ریشه‌های ناصبی‌گری در خصوص منطقه شام و دست داشتن آنان در شهادت امام حسین علیه السلام پرداخته است.

## تحلیل واژگان کلیدی

کلمه «نصب» و «ناصبی»، مهم‌ترین واژه‌ای است که نیازمند واکاوی لغوی و اصطلاحی می‌باشد. ناصبی کسی است که دشمنی با امام علی علیه السلام را جزو دین خود می‌داند (فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۱ / ۱۷۷). همچنین گفته شده ناصبی فردی است که با عداوت داشتن و بغض نسبت به آن حضرت، تدین می‌ورزد (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱ / ۷۶۲). لذا آنچه در تعریف «ناصبی» لحاظ شده، «عداوت» است.

علمای فریقین، نسبت به ناصبی و حد عداوت ورزی وی، دیدگاهی مشابه دارند: گفته شده، هر کس از امام علیه السلام بدگویی کند (ذهبی، ۱۴۰۵: ۷ / ۳۷۰)، یا به هر نحوی ایشان را دوست نداشته باشد و یا دیگری را بر او مقدم بدارد (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹: ۱ / ۴۵۹)، ناصبی است. علمای شیعه نیز هر کس را که به امام علیه السلام بدگویی کرده و نسبت به ایشان بغض داشته باشد، جزو مصادیق «ناصبی» قرار می‌دهند (آل عصفور بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۲ / ۳۲۳).

دو نکته در مورد این واژه می‌توان اظهار داشت. اول اینکه ناصبی کسی است که

۱. مجتهدی، مهدی، دوفصلنامه امامت پژوهی، شماره ۱۴، دوره ۴.

۲. عادل عابدی نژاد، علی، سومین کنفرانس بین‌المللی مطالعات اجتماعی فرهنگی و پژوهش دینی، ۱۳۹۷ ش.

۳. بادکوبه هزروه، احمد و معصومه آبانگاه ازگمی، دوفصلنامه مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی، شماره ۴۱، دوره ۱۱، ۱۳۹۴ ش.

۴. کوثری، احمد، پژوهشنامه نقد و هابیت سراج منیر، شماره ۱۶، زمستان ۱۳۹۳ ش.

ضمن بغض ورزیدن به امام علی علیه السلام، این بغض و حقد خود را رسمیت بخشیده و رویکرد سیاسی-مذهبی خود بداند و دیگر اینکه شخص «امام علی علیه السلام» موضوعیت ندارد و هر کس که در سپاه ایشان بوده و آئینه تمام‌نمای آن بزرگوار باشد، فرد ناصبی با همونیز دشمنی خواهد ورزید. یعنی بعید است که یک شامی نسبت به امام علی علیه السلام بغض داشته باشد ولی با فرزندش امام حسین علیه السلام دشمن نباشد.

### بررسی دلایل و ریشه‌های ناصبی‌گری مردم شام

با مطالعه سابقه شامیان و ریشه‌یابی علل دشمنی آنان با امام علی علیه السلام و ذریه آن حضرت، مخصوصاً امام حسین علیه السلام، دو عامل عمده به دست آمد: عواملی که خارج از شام، بر مردم تأثیر گذاشت و عواملی که ذاتی در رفتار شامیان بود و به همین رو، امویان نیز آنان را به خدمت خود گرفته بودند. در ادامه هر یک از این عوامل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

#### ۱. عوامل خارجی

از جمله مواردی که غیرشامیان به شامیان قبولانند تا آنان را در مقابل امام علی علیه السلام و فرزندان ایشان مخصوصاً امام حسین علیه السلام قرار دهند، می‌توان به اینها اشاره کرد:

##### ۱.۱. تلقی دشمنی با امام علیه السلام به منزله قرائت رسمی از اسلام

نخستین عاملی که مردم شام را به دشمنی با امام علی علیه السلام و ایستادن در مقابل امام حسین علیه السلام در کربلا سوق داد، این بود که آنان صرفاً قرائتی از اسلام را دیده و شناخته بودند که امویان داعیه‌دار آن بوده‌اند لذا این مسئله نیازمند واکاوی تاریخ و برشماری مؤلفه‌های آن است.

##### ۱.۱.۱. تاریخچه ضدیت شامیان با بنی‌هاشم

اینکه شامیان دقیقاً از چه زمانی «ناصبی» به معنای اصطلاحی آن شدند و عامدا و عالماً دشمنی با امام علی علیه السلام و نسل او را جزو رویکردهای خویش قرار دادند، دقیقاً مشخص نیست؛ ولی وقتی در تاریخ مشاهده می‌شود که نخستین مسلمانانی که به شام

وارد شده و آنجا را فتح کردند، امویان و همکفران آنان بودند، می‌توان ناصبی‌گری شامیان را از ریشه‌دارترین نصب‌ها در جهان اسلام دانست. حتی می‌توان گفت، شائبه‌های عداوت با بنی‌هاشم به زمان جاهلیت نیز بی‌ارتباط نیست. برای نمونه مورخان آورده‌اند: امیه بن عبدشمس بن عبدمناف که مردی توانگر بود حسد آورد و خواست مانند هاشم رفتار کند و نتوانست، کسانی از قرشیان به شماتت او برخاستند و او خشمگین شد و گفت: «مگر هاشم کیست؟!» و او را به مفاخره خواند، و هاشم به سبب سن و مقام خویش این را خوش نداشت اما قریش وی را ترغیب کردند و گفت: «بر سر پنجاه شتر سیاه چشم مفاخره می‌کنم که در دل مکه ذبح کنیم و ده سال از مکه دور شویم» و امیه بدین رضا داد و کاهن خزاعی را به داوری برگزیدند که هاشم را برتر شمرد (و در مقابله برنده شد) و او شتران را بگرفت و بکشت و به کسان خوراند و امیه سوی شام رفت و ده سال آنجا بود و این نخستین عداوتی بود که میان هاشم و امیه رخ داد (طبری، ۱۳۷۵: ۳ / ۸۰۴). لذا می‌توان گفت، از همان زمان کینه‌ورزی امیه با هاشم و تبعید ده ساله وی به شام، رویکرد ناصبی‌گری و «بنی‌هاشم ستیزی» - که بعدها به «امام حسین ستیزی» بدل شد - در آن سامان رشد کرد و کسانی که سال‌ها بعد ریاست لشکرکشی به شام را برعهده داشتند، دودمان امیه بوده‌اند.

بنا به گزارش تاریخ نویسان، شام قبل از آنکه معاویه را به عنوان فرمانروای اسلامی بشناسد، شاهد حضور افرادی چون خالد بن ولید و یزید بن ابی‌سفیان برادر معاویه بوده است. لذا شناخت این دو نفر، تأثیر مهمی در احاطه اجمالی بر رویکردهای مردم شام خواهد داشت؛ چراکه معاویه بدون زمینه‌سازی‌های برادرش یزید و همچنین خالد، کمتر موفق به برپایی امپراتوری اموی در آن منطقه می‌شد.

خالد بن ولید در فتح شام و ستاندن آنجا از امپراتوری روم، فرمانروا و نفر اول بوده است (بلاذری، ۱۹۸۸: ۱۱۳). برای اینکه اجمالاً دانست که خالد چه قرائتی از اسلام داشت و بالتبع همان را نیز به مردم شام منتقل کرد، باید گفت که وی در زمان جاهلیت کشتارهای زیادی علیه اسلام مخصوصاً در جنگ احد انجام داد. اگرچه پیامبر صلی الله علیه و آله از سر بزرگواری و بزرگ منشی، هنگام اسلام آوردن خالد خطاب به وی فرمود: اسلام اعمال قبلی

فرد را پوشانده و مورد بخشش قرار می‌دهد (هاشمی بصری، ۱۴۱۰: ۴ / ۱۹۰، ش ۴۴۵)، ولی دو نکته اینجا حائز اهمیت است: یکی اینکه درست است که اسلام جنایات دوران جاهلی را نادیده می‌گیرد اما در هر حال فردی مثل خالد با این سابقه، هرگز با انسان‌هایی مانند ابوذر، سلمان و عمار قابل مقایسه نیست؛ چراکه این بزرگواران قبل از اسلام نیز حادثه‌جو نبودند و اساساً آماده پذیرش دینی الهی بودند تا خود را از جامعه شرک‌آلود نجات دهند. به عبارت دیگر، فرق است بین کسی که در اوج مظلومیت و غربت مسلمانان، به آنان می‌پیوندد و بین کسی که در روزهای استقرار و قدرت اسلام، مسلمان می‌شود. خالد از دسته دوم است. دیگر اینکه خالد حتی بعد از اسلام آوردن نیز از روحیه متهورانه خود دست برنداشت. مثلاً وی یک بار در زمان حیات رسول خدا ﷺ مردان قبیله‌ای را بدون دلیل شرعی گردن زد (مقریزی، ۱۴۲۰: ۲ / ۶) و بار دیگر نیز در زمان خلافت ابوبکر اقدام به کشتن مالک بن نویره و تجاوز به همسرش نمود (ابن اثیر، ۱۴۰۹: ۴ / ۲۷۷، ش ۴۶۴۸). لذا وقتی شام به دست چنین فردی فتح شود، طبیعی است که اسلامی به مردم آنجا عرضه شود که مطابق میل خالد است و مهم‌تر از آن، کسی که خالد را برای فتح شام می‌فرستد نیز مایل است تا قرائت همین شخص در منطقه گسترده شود. نبرد دوم، یزید بن ابی‌سفیان است. اگر خالد در فتح شام نقش اصلی را داشت ولی در آنجا برای مدت زیادی مستقر نشد و عرصه را برای شخصیتی مثل یزید آماده کرد. یزید برادر معاویه که توسط عمر به امارت شام انتخاب شد (بلاذری، ۱۹۸۸: ۱۱۲)، در اقتدار و جذب مردم شام به سمت خود، دست کمی از معاویه نداشت و این ابتلا به طاعون بود که وی را زود هنگام و در سال ۱۸ یا ۱۹ ق به کام مرگ کشانید (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵: ۶ / ۵۱۷، ش ۹۲۸۵) و گرنه به دستور عمر قبل از معاویه، شام بلامنازع در دست او بود (ذهبی، ۱۴۱۳: ۳ / ۱۸۰).

یزید و معاویه، برادر دیگری نیز به نام «حنظله» داشتند که در جنگ بدر به دست امیرالمؤمنین به خاک هلاکت افتاد (ابن هشام، بی‌تا: ۱ / ۷۰۸). امام علی در نامه‌نگاری‌هایی که در جنگ صفین با معاویه داشت، این نکته را گوشزد کرد (شریف رضی، ۱۴۱۴: ۳۷۰) تا معاویه بداند، آن حضرت هرگز از عملکرد سابق خود پشیمان

نیست و دقیقاً با همان روحیه به مصاف معاویه آمده است. حتی قبل از آنها نیز، یهودیانی که به واسطه عداوت با پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان محکوم به تبعید از حجاز شده بودند، به شام عزیمت کردند (هاشمی بصری، ۱۴۱۰: ۲ / ۲۲). همچنین «ابوعامر راهب» که از دشمنان سرسخت اسلام و از مؤسسان مسجد ضرار بود، در آن منطقه زندگی می کرد (طبری، ۱۴۱۲: ۱۱ / ۱۸، ۱۹). جالب است که طبری نقل می کند، وقتی جنگ احد شدت گرفت و برخی مسلمانان گریختند، یکی از آنها قصد داشت به شام و به دامان یهودیان پناهنده شود (همان، ۱۷۸ / ۶). عدی بن حاتم طایی هم که پیش از مسلمان شدن با پیامبر صلی الله علیه و آله سر جنگ داشت، در برهه ای از زمان به شام پناه برده بود (طبری، ۱۹۶۷: ۳ / ۱۱۳). بنابراین منطقه ای که محل اجتماع مخالفان امام علی علیه السلام باشد، طبیعی است که مردم بومی آنجا نیز دشمنی با آن حضرت را در پیش گرفته و حادثه ای را همچون عاشورا رقم بزنند. البته باید دانست، نواصب و دشمنان امام علی علیه السلام و اولاد ایشان، فقط در شام نبودند و در مکان های بسیاری چون مدینه با پرچم داری زبیریان و حتی در زمان خلافت امیرالمؤمنین در کوفه با رهبری خوارج نیز دیده می شدند. ولی دلیل اینکه زبیریان نتوانستند مانند امویان در شام، ناصبی گری را در منطقه خود نهادینه و مرسوم کنند، معلول عوامل متعددی از جمله عمر کم دولت آنها و همچنین تفاوت مناطق بود. عبدالله بن زبیر نهایتاً توانست ده سال، آن هم فقط بر منطقه مکه و اطراف آن مسلط باشد؛ ولی معاویه حدود چهار سال بر شام حکومت کرد و این زمان نیز برای گسترش افکار خود، فرصت کمی نیست. دیگر اینکه مردم مکه و مدینه همان قدر که زبیریان را دیدند، اسلام به قرائت امام علی علیه السلام را نیز دیده بودند، ولی مردم شام درکی از امام علی علیه السلام و خاندان معصوم ایشان نداشتند لذا به راحتی توانستند در مقابل امام حسین علیه السلام قرار بگیرند. حتی گفته شده که شاخصه تفکر عثمانی گری (خون خواهی از خلیفه سوم و مقصر دانستن امام امیرالمؤمنین علیه السلام) در مدینه دو مورد است: یکی عدم مشروعیت خلافت امام علیه السلام و دیگر سکوت و کتمان (و نه انکار) فضایل آن بزرگوار. در حالی که عثمانی گری به قرائت شام و بصره، علاوه بر موارد فوق، سب و لعن آن حضرت نیز هست (اسکافی، ۱۴۰۲: ۳۲).

برای نمونه، مورخان می‌نویسند شخصی به نام عمر بن ثابت در روزگار معاویه در آبادی‌ها و مناطق مختلف شام گشته و به آنها می‌گفت: «علی کسی است که قصد داشت شترپیامبر را رم داده و ایشان را به کشتن دهد! او را لعن کنید!» مردم نیز آن حضرت را لعن می‌کردند! آن گاه عمر به آبادی دیگری رفت (ثقفی کوفی، ۱۳۵۳: ۲ / ۵۸۱). بنابراین می‌توان گفت، قرائتی که از اسلام در شام معرفی و نهادینه شد، با قرائت دیگر مسلمانان تفاوت بسیاری داشت. امویان آن قدر در اسلام تصرف کرده بودند که حتی انس بن مالک هم که طرفدار معاویه بود، هنگامی که در دمشق مستقر شد و سیره اهالی آنجا را دید، ادعا می‌کرد همه احکام اسلام حتی نماز هم دستخوش تزییع و تحریف قرار گرفته است (قسطلانی، ۱۳۲۳: ۱ / ۴۸۴، ح ۵۳)؛ حتی گفته شده بنی امیه صراحتاً ناراحتی خود را از بردن نام رسول خدا ﷺ در اذان ابراز کرده بودند (مسعودی، ۱۴۰۹: ۳ / ۴۵۴). حضرت زین العابدین نیز هوشمندانه همین را دریافت و وقتی که بعد از وقایع جانسوز کربلا از ایشان پرسیدند چه کسی در این نبرد شکست خورده و چه کسی پیروز شده؟ فرمود: برای نمازتان اذان و اقامه بگویید؛ آن گاه خواهید دانست پیروز کیست (شیخ طوسی، ۱۴۱۴: ۶۷۷، ح ۱۴۳۲).

دکتر محسن آرمین در این زمینه می‌گوید:

«اینکه بنی‌امیه در برخورد با مخالفان، از زور، تهدید، قساوت، حبس و حصر استفاده می‌کردند، جای انکار نیست؛ ولی در مواجهه با توده مردم، دو عامل عمده همراهی آنان با حکام خود را می‌توان تبلیغات و ایدئولوژی دانست. تا زمانی که یک جامعه شستشوی مغزی نشود، سلطه بر آن جامعه ممکن نیست. هرچه جامعه آگاه‌تر باشد، سلطه بر آن سخت‌تر خواهد بود. استبداد بدون شستشوی مغزی قادر به ادامه کار نیست. قرآن در مورد فرعون نیز می‌فرماید که او جامعه خود را سبک مغز نمود: «فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ» (زخرف / ۵۴). این استخفاف مذکور در آیه را اگر بتوان به زبان امروزی توضیح داد، می‌توان به از بین بردن جامعه مدنی و شستشوی مغزی اشاره کرد».

وی در ادامه، یکی از مؤلفه‌های پیروی مردم از معاویه را نام‌گذاری وی به‌خالد



المومنین و قبول آن توسط مردم می‌داند. توجیه معاویه نیز بر این کار این بوده که چون وی برادر ام حبیبیه، همسر رسول خداست و ازواج پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مادران مؤمنانند، لذا وی نیز دایی مؤمنان محسوب می‌شود. در صورتی که در عرف عرب چنین نبوده که اگر یک نفر به عنوان پدر قوم شناخته شود، پسر آن شخص نیز از این لقب بهره‌بردار. ضمن اینکه هیچ‌گاه محمد بن ابی‌بکر و عبدالله بن عمر که برادران همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، ادعا نداشتند که دایی مؤمنان هستند. ولی معاویه از این لقب در مناطق تازه مسلمان، مخصوصاً در شام که اساساً اسلام را با معاویه شناخته بودند، استفاده کرد (آرمین، ۱۴۰۰: سخنرانی)

این برخوردهای زاویه‌دار با دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله، در زمان یزید به اوج خود رسید. وی هنگام مشاهده سرمقدس امام حسین علیه السلام، با یادآوری و بزرگداشت سران مشرک قریش که در جنگ بدر توسط امام امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر مسلمانان به خاک هلاکت افتاده بودند (ابن کثیر دمشقی، ۱۴۰۷: ۸ / ۳۰۴)، صراحتاً نشان داد در مسیر همان‌ها قدم برمی‌دارد و مشکل وی با امام علیه السلام، صرفاً بر سر قدرت سیاسی نیست. حتی در صحرای کربلا نیز، وقتی امام علیه السلام لشکر مقابل را استنطاق کرده و به آنان فرمود، آیا من جرمی مرتکب شده‌ام، آنها گفتند دلیل این رویارویی صرفاً کینه‌ای است که از پدرت داریم؛ بابت بلایی که بر سر اجدادمان در جنگ‌های صدر اسلام آورده‌است (لسان الملک سپهر، ۱۴۲۷: ۲ / ۴۴۹). با توجه به آنچه گفته شد، تاریخچه شام از زمان فتح تا زمانی که حکومت آنجا به دست یزید افتاد، مورد مطالعه قرار گرفت و فهمیده شد که ناصبی‌گری و دشمنی با امام علی علیه السلام و فرزندش امام حسین علیه السلام، تا چه اندازه ریشه‌دار و قوی است.

#### ۲.۱.۱. حضور صحابه منتقد امام علی علیه السلام در شام

عامل دیگر، این است که به موازات تبلیغات ضدعلوی و ضدحسینی یزید و دیگر حاکمان اموی، برخی از چهره‌های معروف اصحاب نیز در شام حضور داشتند که ضمن زاویه داشتن با امام علی علیه السلام و اولاد ایشان، قدرت تأثیر و تبلیغ در آن منطقه را نیز داشتند. یکی از مورخان، نام برخی از آنها را چنین ذکر می‌کند: ابوعبیده عامر بن عبدالله بن جراح،

معاذ بن جبل انصاری، حارث بن هشام بن مغیره مخزومی، سهیل بن عمرو عامری قرشی، سعید بن عامر حدیم جمحی (عطوان<sup>۱۰</sup> ۱۳۷۱: ۱۱۶-۱۱۹). همان طور که دیده می‌شود، برخی از آنان، اختلاف نظر جدی‌ای با امام علی علیه السلام داشتند لذا طبیعی است که وقتی مردم یک منطقه با افرادی چون ابو عبیده، سهیل بن عمرو (کسی که طرف مشرکان قریش در انعقاد صلح حدیبیه با امام علیه السلام بود و در همان مجلس فرزند نومسلمان خود را با آزار فراوان به مکه بازگرداند. طبری، ۱۳۷۵: ۳ / ۱۱۲۳، ۱۱۲۴)، کعب الاحبار (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵: ۵ / ۴۸۴، ش ۷۵۱۱)، عبیدالله بن عمر (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۳ / ۷۵، ۷۶) و ابراهیم بن طلحه، خوبگیرند، مواضع سیاسی آنان را نیز خواهند پذیرفت. البته باید گفت، به موازات صحابه منتقد امام علی علیه السلام، چهره‌های ضداموی معروفی چون بلال و ابوذر (در برهه کوتاهی از زمان) نیز در شام حضور داشتند ولی این افراد هیچ‌گاه نتوانستند در منطقه شام، همانند دیگر صحابه تأثیر بگذارند. روی هم رفته، این چهره‌ها نتوانستند رویکرد اهل شام را به عداوت با امام علی و امام حسین علیهما السلام سوق داده و واقعه کربلا را رقم بزنند. یعنی انسان‌هایی که با زمامدارانی چون امویان و اندیشمندانی چون کعب الاحبار خو گرفته باشند، اسلام را نیز به قرائت همان‌ها خواهند شناخت.

## ۲.۱. گسترش عقیده به جبر

از عوامل موفقیت امویان در پیشبرد اهداف خود در منطقه، از جمله جلب رضایتشان برای به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام را می‌توان گسترش عقیده به «جبر» دانست. بنی امیه دائماً بین مردم این تفکر را تزریق می‌کرد که خلافت ما و تمام کارهایی که می‌کنیم، به خواست خداست و ما جرئت سرپیچی از مشیت الهی را نداریم (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰: ۱ / ۲۱۰) و چون مردم شام غیر از امویان قرائت دیگری از اسلام ندیده بودند تا باورهای آنان را با آن مقایسه کنند، گمان می‌کردند که عقیده صحیح اسلامی، همین است.

در جریان به اسارت گرفتن اهل بیت امام حسین علیه السلام پس از حادثه کربلا نیز، یزید بر این نکته تأکید می‌کرد که این «خدا» بوده که حسین را کشته است (طبری، ۱۹۶۷: ۵ / ۴۶۱). او حتی هنگام خدا حافظی با امام سجاد علیه السلام و در لحظاتی که به ظاهر و بالا جبار

ابراز محبت و پیشیمانی می‌کرد، باز هم ادعا داشت که این حادثه، «قضای الهی» بوده است (خطیب خوارزمی، ۱۴۲۳: ۲ / ۸۲). همچنین ابن زیاد هنگام مشاهده اسرای کربلا به حضرت زینب گفت که «خدا» برادرت را کشت (ابن اعثم الکوفی، ۱۴۱۱: ۵ / ۱۲۲). در صورتی که همودر مجلس دیگری - که گویا بازتاب عمومی نداشته - صراحتاً کشتن امام علیه‌السلام را به گردن خودش و یزید انداخت (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۴ / ۱۴۰) و این بدان معناست که عقیده به جبر، صرفاً حربه امویان برای کسب مشروعیت عمومی بوده و آنها خود به چنین موضوعی معتقد نبوده‌اند. ولی از آن سو، اهل بیت علیهم‌السلام به صورت روشن‌گرانه‌ای در مقابل جبرگرایی ایستاده و آن را نقد می‌کردند. مثلاً وقتی که یکی از یاران امام علی علیه‌السلام از ایشان پرسید که آیا مصاف ما با شامیان، تحت قضا و قدر خداوند بوده یا خیر؟ امام علیه‌السلام به دقت بین عقیده به قضا و قدر الهی و بین وجود اراده در انسان، تفاوت گذاشت (شریف رضی، ۱۴۱۴: ۴۸۱). در مجلس یزید هم که کشتن امام حسین علیه‌السلام و فرزندش علی بن الحسین به خداوند منتسب شد، امام چهارم با قاطعیت در مقابل این تفکرایستاده و شخص یزید و پیروانش را عامل کشتن امام علیه‌السلام معرفی کرد (ابومخنف کوفی، ۱۴۱۷: ۲۷۱). حتی پیش از امام علیه‌السلام، قرآن نیز به نقد جبرگرایان برمی‌خیزد:

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَزَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تُخْرِصُونَ (انعام / ۱۴۸)؛

کسانی که شرک آوردند به زودی خواهند گفت: «اگر خدا می‌خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی‌آوردیم و چیزی را [خودسرانه] تحریم نمی‌کردیم». کسانی هم که پیش از آنان بودند، همین‌گونه [پیامبران خود را] تکذیب کردند، تا عقوبت ما را چشیدند. بگو: آیا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید؟ شما جز از گمان پیروی نمی‌کنید و جز دروغ نمی‌گویید.

لذا جماعتی که کشته شدن امام حسین علیه‌السلام را کار «خدا» بدانند و نه کار یزید، کمتر به مخالفت با یزید برخوانند خاست.

### ۳.۱. دور نگه داشتن شامیان از عقاید غیراموی

عامل دیگر این بود که بنی امیه به شدت در صدد بودند تا شامیان با غیر خود معاشرت و رفت و آمد نداشته باشند. بنا به گزارش مورخان، معاویه به یزید چنین وصیت کرد، که مردم شام را پیشاپیش خود بدار (یعنی آنها جان فدای تو خواهند بود). لذا اگر دشمن بیم داشتی، آنها را به جنگ بفرست. ولی همین که ماموریت خود را به پایان رساندند، اجازه نده بیرون از شام بمانند. آنها را فوراً به خانه‌هایشان برگردان تا خوی بیگانگان را نگیرند (ابن عبد ربه، ۱۴۰۴: ۵ / ۱۲۲). به همین خاطر است که یکی از مورخان می‌نویسد که بزرگان شام تصور می‌کردند رسول خدا ﷺ جز بنی امیه، خویشاوند دیگری ندارد! (در داستان معروف مواجهه یک پیرمرد شامی با امام چهارم و تائروی از روشن‌گری آن حضرت، فرد مزبور به امام ﷺ عرض کرد که من تصور می‌کردم ذوی القربای رسول خدا ﷺ، فقط یزید است (صاحبی‌نخجوانی، ۱۳۱۳: ۶۹). وی چنین تحلیل می‌کند که شام از آن روز که به تصرف مسلمانان درآمد، فرمانروایانی چون خالد بن ولید و معاویه را به خود دید. مردم این سرزمین نه صحبت پیغمبر را دریافته بودند و نه روش اصحاب او را می‌دانستند. تنی چند از صحابه رسول خدا هم که بدان سرزمین رفته و سکونت جستند، مردمانی پراکنده از یکدیگر بودند و در میان مردم نفوذی نداشتند. در نتیجه مردم شام، کردار امویان را سنت مسلمانان می‌پنداشتند و چون صدها سال رژیم امپراتوران روم بر آنان حاکم بود و سیرت حکومت‌های دوره اسلام را عادلانه‌تر از حکومت‌های پیشین می‌دیدند، بر کارهای آنان صحنه می‌گذاشتند (شهیدی، ۱۳۸۹: ۶۵). بنابراین کسانی که در سانسور مرگبار به سربرده و از مطالعه دیگر قرائات اسلامی محروم باشند، نتیجه کارشان چیزی جز دشمنی با امام علی ﷺ و شهید کردن فرزندش در کربلا نخواهد بود.

### ۴.۱. سرکوب شدید صداهای مخالف

یکی دیگر از عوامل خارجی که تفکر ناصبی‌گری را در شام نهادینه کرد، دیکتاتوری شدید و خفقان فوق‌العاده‌ای بود که عناصر اموی در جهت سرکوب صداهای مخالف به

راه انداخته بودند. به طوری که نقل شده، وقتی یزید در اولین نطق خود به عنوان خلیفه برای مردم صحبت کرده و خود را «خلیفه الله» نامید، شخصی فریاد زد: «به خدا سوگند دروغ گفתי ای دشمن خدا! این وصف رسول خدا و اهل بیت اوست! نه تو و پدرت» و به سرعت مخفی شد. یکی از اطرافیان یزید برای خوشایند وی گفت: نگران نباش! تو بعد از پدرت «خلیفه الله» هستی (ابن اعثم الکوفی، ۱۴۱: ۵ / ۸).

این وضعیت مردم معمولی بود ولی حتی صحابه هم اگر می‌خواستند برخلاف میل بنی امیه حرکت کنند، به سرعت هشدار داده می‌شدند. چنانکه مورخان می‌نویسند، وقتی «یزید بن ارقم» صحابی معروف مشاهده کرد که یزید به سرمقدس امام حسین علیه‌السلام بی حرمتی می‌کند، گفت که من خود دیدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حسین را می‌بوسید. آن گاه یزید به وی گفت: اگر پیری خرفت نبودی، تو را می‌کشتم (قطب الدین راوندی، ۱۴۰۹: ۲ / ۵۸۱).<sup>۱</sup> امویان به قدری در سرکوب مخالفان و منتقدان خود بی‌باک و جسور عمل می‌کردند که حتی عایشه نیز ملزم به بیعت با یزید شد و از ابراز مخالفت با امویان برحذر داشته شد (همان، ۴ / ۳۳۷).

هرچند برخی از شامیان واقعاً به حق اهل بیت علیهم‌السلام جاهل قاصر بودند و هنگامی که از واقع مطلع شدند، انزجار خود را آشکار کردند (خطیب خوارزمی، ۱۴۲۳: ۲ / ۶۹)، ولی باید دانست که این حرکت‌ها کاملاً در اقلیت بود و اساساً زیربنای شام چنین اجازه‌ای به افراد نمی‌داد که نسبت به معارف اهل بیت علیهم‌السلام، روشن‌گری کنند. به طور کلی، اقدامات بنیادین بنی امیه را در جهت نهادینه کردن فرهنگ امام علی ستیزی، می‌توان در محورهای زیر معرفی کرد:

امربه سب و لعن حضرت، اعلام مهدورالدم بودن کسانی که در فضل امام علی علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام حدیثی نقل کنند، دستور به نقل فضایل عثمان و بها دادن به طرفداران وی، ترویج فضایل شیخین و شبیه سازی احادیث فضایل امام علی علیه‌السلام برای دیگر صحابه، گسترش روایات تنقیص اهل بیت علیهم‌السلام مثل خواستگاری دروغین امام علی علیه‌السلام از

۱. البته شیخ مفید این واقعه را بین زید و ابن زیاد نقل می‌کند (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۲ / ۱۱۴، ۱۱۵).

دختر ابوجهل و مشرک از دنیا رفتن حضرت ابوطالب، تعقیب و شکنجه و کشتار دوستداران امام علیه السلام، تقدیم بنی امیه بر بنی هاشم و مقدس سازی سرزمین شام (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱: ۴ / ۲۸). با همین دلایل، امویان توانسته بودند قرائت خود را در آن منطقه نهادینه کنند.

## ۲. عوامل داخلی

بعد از نام بردن عوامل خارجی سوق دهنده شامیان به ناصبی گری، می توان به چند عامل داخلی این مسئله نیز اشاره کرد که در ادامه ذکر خواهند شد.

### ۱.۲. فرمان برداری و سرسختی فوق العاده

علاوه بر سنگ بنایی که در شام بنا نهاده و اینکه دشمنی با امام علی و امام حسین علیهما السلام به عنوان عملی اسلامی به مردم القا شده بود، رویکرد خود شامیان نیز می تواند از عوامل ناصبی گری در آنها باشد. به روایت زیر در این زمینه می توان اشاره کرد:

قُلْتُ لِأَيِّ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَهْلُ الشَّامِ شَرٌّ، أَمْ أَهْلُ الرُّومِ؟ فَقَالَ: إِنَّ الرُّومَ كَفَرُوا وَ لَمْ يُعَادُونَا، وَإِنَّ أَهْلَ الشَّامِ كَفَرُوا وَ عَادُونَا (کلینی رازی، ۱۴۲۹: ۴ / ۱۹۰، ح ۲۹۱۲)؛

راوی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا مردم شام بدترند، یا مردم روم؟ امام علیه السلام (پاسخ مثبت یا منفی نداد ولی تعلیلی کرد که به خوبی گویای نظرایشان است) فرمود: رومیان کفر ورزیدند ولی با ما نجنگیدند؛ ولی شامیان هم کفر ورزیدند و هم با ما مبارزه کردند.

البته اینکه امام علیه السلام می فرماید رومیان با ما نجنگیدند، نه به این معناست که بین اسلام و روم هیچ گاه جنگی صورت نگرفته است - چراکه جنگ موته، بهترین مثال برای نقض این ادعاست - بلکه منظور این است که رومیان با مسلمانان، از آن جهت که شیعه بوده اند، نجنگیده اند! بلکه صرفاً به عنوان مسلمان جنگیده اند. ولی امویان با علویان و امام حسین علیه السلام از آن جهت که خاندان علی بن ابی طالب بوده اند، دشمنی ورزیده اند!

با این مقدمه می توان گفت، عامل دیگری که شامیان را به دشمنان درجه یک امام

علی علیه السلام بدل کرده بود، فرمان برداری محض از امویان بود. یکی از بهترین نمودهای این فرمان برداری، در نبرد صفین و در کلام امام علی علیه السلام است. در این جنگ مردم شام آن قدر برای جان فشانی در سپاه معاویه آماده بودند، که امیرالمؤمنین علیه السلام آرزو می کرد ده نفر از یاران خود را داده و یک تن از یاران معاویه را بگیرد (شریف رضی، ۱۴۱۴: ۱۴۲). همچنین از آن حضرت روایت شده:

كُلَّمَا أَظَلَّ عَلَيْكُمْ مُنْسَرِّمِينَ مَنَاسِرِ أَهْلِ الشَّامِ أَغْلَقَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بَابَهُ وَانْحَجَرَ  
الْمِحْجَارَ الضَّبِّيَّةَ فِي جُحْرِهَا وَالضَّيْعَ فِي وَجَارِهَا؛

هر وقت گروهی از سپاه شام به شما رو می کند هر مردی از شما در خانه اش را می بندد و چون سوسمار به لانه می خزد و مانند کفتار به آشیانه پناه می برد (شریف رضی، ۱۳۹۵: ۴۸).

حتی کشته شدن عمار توسط شامیان که بنا به حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله گمراه بودند و در راه باطل قرار داشتن قاتلان وی را نشان می داد (هاشمی بصری، ۱۴۱۰: ۳ / ۱۹۲) نیز، نتوانست در ارادت شامیان نسبت به بنی امیه خللی ایجاد کند! مردم شام همچنین به قدری به معاویه ارادت داشتند که به دستور او یک سال تمام بر عثمان بن عفان گریستند (گردعلی، ۱۴۰۳: ۱ / ۱۰۵). همچنین تمکین عجیب آنان نسبت به شخصیت هتاک و بی قیدی مانند یزید نیز قابل تأمل است! صرف نظر از به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام و آتش زدن خانه کعبه، که جزو هولناک ترین جنایات تاریخ اسلام است، حتی سبک زندگی خود یزید نیز هیچ شباهتی با زندگی گمنام ترین صحابه نداشته است! چه رسد به اینکه بخواهد خود را خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی کند! مردم مدینه وقتی فقط یک بار ظواهر وی را دیدند، سر به اعتراض گذاشته و واقعه حره را ایجاد کردند (طبری، ۱۹۶۷: ۵ / ۴۸۰). ولی مردم شام با اینکه همه روزه او و پرده دری هایش را می دیدند، کوچک ترین درنگی در کارهای وی نمی کردند! و این را نمی توان از رویکردهای عموم اهل سنت دانست؛ چراکه دیگر بزرگان اهل سنت نسبت به شخصیت یزید و کارهای او رسماً اعلام بیزاری کرده اند. از باب نمونه می توان به سخن کیاهراسی عالم سنی مذهب اشاره کرد که می گوید: اگر کاغذ کم نمی آوردم، تمام رسوایی های یزید را

افشا می‌کردم! چرا این کار را نکنم؟! در حالی که وی دائماً خمر می‌خورد و قمار می‌باخت و با پلنگ‌ها بازی می‌کرد (فارسی، ۱۴۰۳: ۵۹۸، ش ۱۳۴۴). یعنی اگر یزید جنایات کربلا و مکه و مدینه را انجام نمی‌داد، همین حرکات زننده او، برای اینکه مردم شام را نسبت به مشروع دانستن حکومتش به تردید بیندازد، کافی بود. یزید در برخورد با اهل بیت امام حسین علیه السلام، به قدری غیرانسانی و ناجوانمردانه عمل کرد که یکی از شامیان به خود جرئت داد که یکی از دختران را به عنوان کنیز، درخواست کند! که اگر واکنش قاطعانه و مستدل بانوان حسینی نبود، بعید نبود یزید به این درخواست غیرانسانی تن می‌داد (شیخ صدوق، ۱۳۷۶: مجلس ۳۱ / ۱۶۶). عجیب‌تر آنکه مورخان نقل می‌کنند، در ایام شهادت عاشورا، هرسنگی را که در شام بلند می‌کردند، زیر آن خون تازه بود (طبرانی، بی تا: ۳ / ۱۱۳، ح ۲۸۳۴) ولی باز هم واکنش مهمی در این زمینه از مردم آن سامان ثبت نشده است.<sup>۱</sup>

۱. البته مورخان این را هم می‌نویسند که پس از ورود راس مقدس به شام، تمام خانه‌های امویان مملو از عزا و ماتم شد (طبری، ۱۹۶۷: ۵ / ۴۶۲)، ولی باید توجه داشت که عمده این سوگواری‌ها، توسط زنان انجام یافته و اینکه نوحه‌های زنانه با التهابات کلان جامعه تفاوت دارد؛ مخصوصاً در میان عرب که توجه چندانی به نظرات زنان ندارد! ضمن اینکه همین عزاداری‌ها نیز موقتی و زودگذر بوده و تأثیر چشمگیری حتی بر خود آن زنان اموی نیز نداشته است! همچنین نقل‌های دیگری نیز در مورد ابراز انزجار مردم جهان اسلام و از جمله شامیان نسبت به شهادت آن حضرت دیده می‌شود (نک. پورامینی، ۱۳۸۵: ۲۳۹، ۲۴۰)؛ ولی از آنجا که در عمل، هیچ واکنش مهمی در میان آن افراد دیده نمی‌شود، لذا سخنان فوق بر فرض صحت سند، اموری مقطعی و زبانی بوده است. این در حالی است که حداقل تا شش سال بعد از شهادت امام علیه السلام، چندین خیزش مهم علیه بنی امیه در دیگر مناطق جهان اسلام به وقوع پیوسته است! شاید مؤلفه دیگری که در ساکت کردن ناراحتی مردم شام مؤثر باشد، این بوده که یزید ضمن ابراز بی‌زاری از ابن زیاد (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۴ / ۸۷)، به زنان خانواده‌اش اجازه داد تا بر امام علیه السلام عزاداری کنند (بلاذری، ۱۴۱۷: ۳ / ۲۱۷). و حتی گفته شده که خود یزید نیز شدیداً بر آن حضرت گریست (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰: ۲ / ۱۳). ولی از آنجا که هرگز جنایتکاران کربلا را محاکمه نکرد، معلوم می‌شود که تمام این ابراز ناراحتی‌ها صرفاً برای ساکت کردن مردم بوده است.

سیوطی نیز متوجه همین نکته شده و می‌نویسد: وقتی سر امام علیه السلام را نزد یزید فرستادند، وی ابتدا خوشحال، ولی بعداً پشیمان شد! چون که می‌دید مردم از او و کارش منزجر شده‌اند و البته مردم حق داشتند (سیوطی، ۱۴۱۷: ۲۴۵). او حتی به امام سجاده علیه السلام پیشنهاد داد که در دمشق بماند (خوارزمی، ۱۴۲۳: ۲ / ۸۱)؛ ولی یقیناً بر سخن خودش پایبند نبوده و صرفاً به شکل صوری آن پیشنهاد را کرده و این کار او نیز در راستای



البته باید دانست که این هنجارشکنی‌ها و دشمنی‌ورزی با شعایر دین، نه تنها منحصر در یزید نبود، بلکه دیگر حاکمان اموی بعضاً خیلی هتاک‌تر از یزید بوده‌اند! مثلاً مورخان نقل کرده‌اند که یکی از زمامداران اموی به نام «ولید بن یزید» بر بالای بام کعبه نشسته و شراب می‌نوشید (ذهبی، ۱۴۱۳: ۸ / ۲۹۰). او همچنین بی‌شرمانه قرآن را هدف تیر خود قرار داد (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۵ / ۲۹۰). کارهایی که هرگز به مخیله یزید بن معاویه نیز نمی‌گنجید. ولی مسئله اینجاست که دلیل تنفر عموم مسلمانان از یزید، کشتن امام حسین علیه السلام بوده‌است و گرنه دیگر امویان دست کمی از او نداشتند. به هر تقدیر، باز هم در مورد دیگر زمامداران اموی مانند ولید بن یزید نیز، اعتراض و ناراحتی مهمی در مردم شام دیده نمی‌شود؛ چون دوستدار و مطیع امویان بودند.

## ۲.۲. زودباوری بسیار

عامل داخلی دوم را می‌توان ساده‌لوحی بیش از حد شامیان دانست. آنان نه تنها به عنوان سرباز و زبردست، از فرمانده خود معاویه تبعیت می‌کردند، که سخنان وی و اخلافش را به عنوان منبع مهم معرفتی نیز پذیرفته بودند. مثلاً نقل شده، وقتی معاویه روز چهارشنبه نماز جمعه گزارد، شامیان به وی اعتراض نکردند! حتی معاویه خود معترف بود که شعور این مردم را در حدی نگه داشته که حتی فرق بین شترنرو ماده را نمی‌فهمند (مسعودی، ۱۴۰۹: ۳ / ۳۲).

## ۲.۲. خشونت و قساوت زیاد

همچنین از مؤلفه‌های ناصبی‌گری شامیان می‌توان به این نکته تاریخی اشاره کرد که آنان از روحیه خشنی برخوردار بودند. روحیه خشونت‌طلب و بی‌رحمی که از مشاهده زنان و کودکان در غل و زنجیر، مسرور می‌شود! چراکه نقل شده آنان هنگام شهادت امام حسین علیه السلام و ورود خانواده ایشان با حال اسارت به شام، مسرت خود را نشان دادند (خطیب خوارزمی، ۱۴۲۳: ۲ / ۶۷). یعنی اگر به زعم آنها حسین بن علی مستحق

همان آرامش بخشی به التهاب عمومی بوده‌است. بنابراین یزید توانست با این ظاهر سازی‌ها، مردم خود را نسبت به ابراز نارضایتی عمومی در قتل امام حسین علیه السلام، ساکت کند.

سرکوب بود، ولی برطبق هیچ قانونی، خانواده وی و همچنین خانواده دیگر شهدای کربلا، هیچ گناهی مرتکب نشده بودند تا سزاوار چنین برخورد زننده و تحقیرآمیزی از سوی شامیان باشند. یعنی شاید دیگر مناطق جهان اسلام کمابیش از کمک رساندن به امام حسین علیه السلام کوتاهی کرده باشند، ولی دست کم مانند شامیان به جشن و شادی نپرداختند. شیخ عباس قمی در این باره می‌نویسد:

(امام حسین علیه السلام در گفتگو با یک فرد شامی که از جسارت خود به اهل بیت علیهم السلام پشیمان شده بود) فرمود: *شِئْنُهُ أَعْرَفُهَا مِنْ أَحْزَمٍ*. و این مثلی است که حضرت به آن تمثل جست. حاصل اینکه این دشنام و ناسزا گفتن به ما، عادت و خوبی است در اهل شام که معاویه در میان آنها سنت کرده است (قمی، ۱۳۷۹: ۲ / ۶۷۲).

با مطالعه عوامل خارجی و داخلی تأثیرگذار بر روی اهالی شام، می‌توان پی برد که آنان چرا تا این حد با امام علی علیه السلام و نسل آن حضرت دشمنی و عداوت داشته و در شهادت امام حسین علیه السلام به امویان یاری رساندند.

### نتیجه

پژوهش حاضر به بررسی عواملی پرداخته است که شامیان را به دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسین علیه السلام سوق داده بود. بخشی از این عوامل خارج از محیط و روحیه مردم شام بر آنها تحمیل شده بود، بخشی نیز به طور طبیعی در در سیره و اخلاق شامیان وجود داشت. در مورد عوامل خارجی می‌توان گفت که آنها از همان روزهای نخست ورود اسلام به آنجا، اسلام را با قرائت اموی و ضدعلوی شناخته بودند لذا خیلی عجیب نبود که در ادامه نیز همین قرائت را در پیش بگیرند. عامل دیگر، ترویج اعتقاد به جبر بود و اینکه هر بلایی بر سر دشمنان بنی امیه می‌آید، خواست خداست و امویان خطایی در این زمینه ندارند. امویان همچنین به شدت مردم شام را از صداهای مخالف دور نگه داشته و منتقدان را سریعاً ساکت می‌کردند. همچنین از جمله عوامل داخلی یکی سرسپردگی فوق‌العاده شامیان نسبت به اوامر بنی امیه بود، به طوری که

امیرالمؤمنین علیه السلام آرزو می کرد ده نفر از یاران خود را داده و یک تن از دوستداران معاویه را بگیرد! عامل دوم را هم می توان ساده لوحی و زودباوری بیش از حد آنان دانست؛ به طوری که خواندن نماز جمعه را در روز چهارشنبه، از امویان می پذیرفتند! واپسین مؤلفه نیز برخورداری از روحیه قسی و خشنی بود که از دیدن کودکان بی گناهی که در زنجیر بسته شده، ناراحت نمی شدند. در مجموع این عوامل، می توان دریافت که چرا شامیان رویکرد ضدعلوی شدیدی داشته اند.



## منابع

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- آرمین، محسن، «راه دشوار حسین»، سخنرانی در جمع انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف، ۲۵ مردادماه ۱۴۰۰، کانال تلگرامی «سخنرانی‌ها».
- آل عصفور بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم (۱۴۰۵ق)، الحدائق الناضرة، فی احکام العترة الطاهرة، تحقیق محمدتقی ایروانی - سید عبدالرزاق مقرر، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد الجزری (۱۳۸۵ق)، الكامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر.
- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد الجزری (۱۴۰۹ق)، اسد الغابة: فی معرفة الصحابة؛ بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- ابن اعثم الکوفی، احمد (۱۴۱۱ق)، الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الاضواء.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (۱۳۷۹ق)، فتح الباری: شرح صحیح البخاری، بیروت، دار المعرفة.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (۱۴۱۵ق)، الاصابة: فی تمییز الصحابة، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و دیگران، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن عبدربه اندلسی مالکی، احمد بن محمد (۱۴۰۴ق)، العقد الفرید، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم (۱۴۱۰ق)، الامامة و السیاسة: المعروف بتاریخ الخلفاء، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الاضواء.
- ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷ق)، البدایة و النهایة؛ بیروت، دارالفکر.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، تحقیق جمال الدین میردامادی، بیروت، دار صادر.

- ابومخنف کوفی، لوط بن یحیی (۱۴۱۷ق)، *وقعة الطف*، تحقیق محمدهادی یوسفی غروی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیة قم.
- اسکافی، ابوجعفر محمد بن عبدالله (۱۴۰۲ق)، *المعیار والموازنة: فی فضائل الإمام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب*، بیروت، بی‌نا.
- ابن هشام، ابومحمد عبدالملک (بی‌تا)، *السیرة النبویة*، تحقیق مصطفی السقا و دیگران، بیروت، دار المعرفة.
- بلاذری، ابوالحسن أحمد بن یحیی (۱۹۸۸م)، *فتوح البلدان*، بیروت، دار و مکتبة الهلال.
- بلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی (۱۴۱۷ق)، *جمل من انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکار- ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع.
- پورامینی، محمد امین (۱۳۸۵ش)، *کاروان امام حسین در شام و حرکت به سوی مدینة منوره: با کاروان حسینی از مدینة تا مدینة ۶*، قم، انتشارات زمزم هدایت.
- ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد (۱۳۵۳ش)، *الغارات*، تحقیق میرجلال‌الدین محدث ارموی، تهران، انجمن آثار ملی.
- خطیب خوارزمی، موفق بن احمد (۱۴۲۳ق)، *مقتل الحسین*، قم، انوار الهدی.
- ذهبی، شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز (۱۴۰۵ق)، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق شعیب ازناؤوط و دیگران، بیروت، مؤسسة الرسالة.
- ذهبی، شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز (۱۴۱۳ق)، *تاریخ الاسلام: ووفیات المشاهیر و الاعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتاب العربی.
- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمان بن ابی بکر (۱۴۱۷ق)، *تاریخ الخلفاء*، تحقیق ابراهیم صالح، دمشق، دار البشائر.
- شریف رضی، ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی (۱۴۱۴ق)، *نهج البلاغه*، تحقیق صبحی صالح، چاپ اول، قم، نشر هجرت.
- شریف رضی، ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی (۱۳۹۵ش)، *نهج البلاغه*، ترجمه

- حسین انصاریان، چاپ دوم، قم، انتشارات آیین دانش.
- شهیدی، سید جعفر (۱۳۸۹ ش)، *زندگانی علی بن الحسین*، چاپ هفدهم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۷۶ ش)، *الامالی*، چاپ ششم، تهران، انتشارات کتابچی.
- شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۴ ق)، *الامالی*، تحقیق گروه مطالعات اسلامی مؤسسه بعثت، قم، دار الثقافة.
- شیخ مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (۱۴۱۳ ق)، *الارشاد: فی معرفة حجج الله علی العباد*، تحقیق مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
- صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله (۱۳۱۳ ش)، *تجارب السلف: در تواریخ خلفا و وزرای ایشان*، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران، مطبعه فردین.
- طبرانی، سلیمان بن احمد (بی تا)، *المعجم الکبیر*، تحقیق حمدی بن عبدالمجید سلفی، قاهره، مکتبه ابن تیمیة.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۳۷۵ ش)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۲ ق)، *جامع البیان: فی تفسیر القرآن*، چاپ اول، بیروت، دارالمعرفة.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۶۷ م)، *تاریخ الطبری: تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث.
- عطوان، حسین (۱۳۷۱ ش)، *فرقه های اسلامی در سرزمین شام در عصر اموی*، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- فارسی، عبدالغافر بن اسماعیل (۱۴۰۳ ق)، *تاریخ نيسابور: المنتخب من السياق*، تحقیق ابراهیم بن محمد صریفینی - محمد کاظم محمودی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵ ق)، *القاموس المحيط*، بیروت، دار الکتب

العلمية.

- قسطلاني، شهاب الدين ابوالعباس احمد بن محمد (١٣٢٣ق)، ارشاد الساري: لشرح صحيح البخاري، قاهره، المطبعة الكبرى الاميرية بولاق.
- قطب الدين راوندى، سعيد بن عبدالله بن حسين بن هبة الله (١٤٠٩ق)، الخرائج و الجرائح، تحقيق مؤسسة الامام المهدي، قم، مؤسسه امام مهدي.
- قمى، عباس بن محمدرضا (١٣٧٩ش)، منتهى الآمال: فى تواريخ النبى والآل، تحقيق ناصر باقرى بيدهندى، قم، انتشارات دليل ما.
- كُردعلى، محمد بن عبدالرزاق بن محمد (١٤٠٣ق)، خطط الشام، دمشق، مكتبة النورى.
- كلينى رازى، ابوجعفر محمد بن يعقوب (١٤٢٩ق)، الكافي، تحقيق محمد حسين درايتى و پژوهشگران مركز تحقيقات دار الحديث، قم، سازمان چاپ و نشر مؤسسه علمى فرهنگى دار الحديث.
- لسان الملك سپهر، محمد تقى بن محمد على (١٤٢٧ق)، ناسخ التواريخ: حياة الامام سيد الشهداء الحسين، ترجمه سيد على جمال اشرف، قم، مدين.
- مسعودى، ابوالحسن على بن الحسين (١٤٠٩ق)، مروج الذهب، تحقيق اسعد داغر، قم، دار الهجرة.
- مقرئى، ابوالعباس تقى الدين احمد بن على (١٤٢٥ق)، امتاع الاسماع: بما للنبي من الاحوال والاموال والحفدة والمتاع، تحقيق محمد عبدالحميد النميسى، چاپ اول، بيروت، دار الكتب العلمية.
- هاشمى بصرى، محمد بن سعد (١٤١٥ق)، الطبقات الكبرى، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی